

متن پرسش

سلام و عرض ادب خدمت استاد عزیز و دست اندر کاران گرامی: آمده‌ام که بنویسم از آینده‌ای که سودای آن را دارم که با تمام وجود در آن حاضر باشم. دبیرستان بودم که حادثه‌ای رخ داد و آوینی بر سر راهم قرار گرفت. آوینی، نوری بود بر ظلمات بی‌تاریخی مدارس تیزهوشان. گویی چیزی از جنس خودمان بود و می‌خواست آنچنان انتظار آمدن پس فردای تاریخ را بکشد، که هر آنچه نیاز است تا نفس انسان آماده بشود برای آن عالم را در خود به ظهور برساند. آری، آوینی تمام دغدغه‌ها و بینش و عالم مرا عوض کرد. گویی به راستی که نزد خودم حاضر شدم و چه مستیِ خمارگونه‌ای بود... خلاصه می‌کنم و می‌روم بر سر اصل موضوع. حالا که یک سالی است از سد کنکور گذشته‌ام و فارغ گشته‌ام از بسیاری از محدودیت‌ها، و مطالعات متوسطی از مباحث علوم انسانی و اسلامی- از فلسفه و عرفان اسلامی گرفته تا آثار جنابعالی و کتب شهید آوینی و آرای هایدگر و دکتر فردید و دکتر داوری و... داشته‌ام، و از طرفی برهوت بی‌تاریخی و بی‌آیندگی مدارس تیزهوشان که واسطه‌ی پرورش ورودی‌های دانشگاه‌های برتر کشور هستند را دیده‌ام و تجربه کرده‌ام، باید قدمی بردارم و آنچنان که عین صاد می‌گوید، تولیدی کنم و دستی بگیرم. اما با توجه به آنکه کمتر کسی است که به وقت‌آگاهی اندیشیده باشد و آگاه باشد به خدعه‌های تاریخ کنونی، و وضع بی‌تاریخی و بی‌آیندگی را با اعماق جاننش چشیده باشد و بیدار شده باشد به وقت انتظار، شخص یا اشخاصی را پیدا نکردم که دست به کار شده باشند و بخواهند شمعی روشن کنند تا بلکه من هم بتوانم با یاری رساندن آنها، هم در آینده خود حاضر بشوم و هم آنکه بار را بر دوش آنها بیاندازم و آسوده خاطر باشم. اما اگر پیرامون، این قدر تاریک است، پس باید حداقل باریکه راهی به نور باز کرد. پس راهی نیست جز آنکه با مدد گرفتن از خداوند و حضور تاریخی شهدا، امکانات حرکت را خودم در خودم ایجاد کنم، نیروها را بیرون بکشم، و رشد کنیم تا آنجا که بتوانیم در آینده توحیدی انقلاب اسلامی حاضر بشویم. حال آنکه این راه، هزاران گونه چاله و مانع و سد و سنگ دارد و من که خودم را فقیر محض می‌بینم و مسیر خودم را با اخبات و انکسار و در دست داشتن توکل و صبر طی کرده‌ام و نه آنکه چشم به تلاش خودم و طلب خودم داشته باشم، که چشم به رحمت و بخشش او داشته‌ام و هر چه عطا کرده، از رحمت واسعه خودش بوده نه از سعی و تلاش من؛ در عین حال که می‌دانم این وظیفه تاریخی من است تا بتوانم در آینده حاضر بشوم، اما خودم را که لبریزم از غرور جوانی و تکبر و آفات عدیده، در حدی نمی‌بینم که بخواهم ساقی دیگران باشم در چنین راهی که بس خطرناک است و کسی به راحتی بار دیگران را به دوش نمی‌کشد؛ که ما در پیچ و خم مسیر زندگی خودمان هم مانده‌ایم. اصلاً نمی‌دانم که آیا درست است که دیگران را

از خوابِ عمیقِ بی‌تاریخی و بی‌آیندگی بیدار کرد و آنها را متوجهِ عفونتِ تاریخ کرد؟ چشمِ دوختن در این مغاک، اگر طولانی بشود، می‌شود عالمِ انسان. و اگر آنها بی‌عالم‌تر شدند چه؟ آنوقت این خسارت را چگونه باید تحمل کرد؟ نمی‌دانم آیا می‌توان برای انسان‌های این عصر که انسان‌های ثانیه‌ای شده‌اند و اراده‌ی معطوف به قدرت‌شان آنقدر مناسباتِ ابزاری ساخته که صبر و حوصله ندارند، از صبر و توکل حرف زد؟ صبر برای آنکه دوباره ساغر انسان را از می‌لبالب کنند و وقت برای انسان پیش بیاید. یا آنکه می‌توان برای انسان این عصر که خواسته یا ناخواسته پیمان بسته است که حسبی نفسی، از زهد اسلام گفتگو کرد و اراده خداوند...؟ که اگر آنها را نتوان تمام و کمال و بی‌واسطه با غربزدگی حقیقی آشنا کرد، از کجا معلوم که با غربزدگی‌های دیگری نخواهند این بی‌تاریخی را درمان کنند؟ آنها را از عالم خودشان بیرون می‌کشیم، اما ما که رند خراباتیم. ما نمی‌خواهیم عالمی را از آنها بگیریم و عالمی به آنها بدهیم. که اینگونه، عالم جدید هم صورتی از همان عالم قبلی است. چرا که ابژه ماست. مثل کاری که بسیاری از متفکرین اسلامی می‌کنند و ناخواسته تاریخ کنونی و مناسباتش را به بهانه اسلامی کردن، تطهیر می‌کنند. آری ما از خرابات می‌گوییم. دعوت می‌کنیم به اینکه بیایید و پیمانه‌های عشق حق را بنوشید تا ببینیم باید چگونه بود و چرا بود. دعوت می‌کنیم به آنکه بی‌عالم شوید تا در خرابات عالم راهتان بدهند؛ تا در متن هستی، که نزدیک‌ترین حقیقت به انسان است، سکنی بگزینید. گویی کلمه‌ای بوده‌اید از روایت هستی. یا آنکه از سنت آگوستین قدیس نقل شده است ایمان بیاور تا بفهمی. آری، از طرفی خوابِ عمیقِ بی‌تاریخی و بی‌آیندگی و از طرفی دوری راه و وحشت مسیر و توشه‌ای که کم است... امید است که لطفی در حق فرزندان کنید و قبل از همه چیز، این فرزندان را از دعای شهادت محروم نکنید و در ثانی، نکاتی را بیان بفرمایید که راهنمای مسیر باشد. ای کاش یار، دوست داشته باشد این آشفستگی را...

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: مگر می‌شود ما از بحران و بی‌تاریخی سخن بگوییم و مخاطبان، بی‌تاریخ‌تر شوند؟ نه! آنان تازه متوجه می‌شوند که در این آخرین دوران که باید در نهایت حضور خود باشند؛ چه اندازه در عمیق‌ترین ظلمات فرو رفته‌اند و اتفاقاً این که ملاحظه می‌کنید نسل شما مانند شما در نسبت با شهید آوینی به خود می‌آیند، به جهت آن است که آن مرد بزرگ با مخاطبانش از آخرین دوران سخن گفت. همه حرف در این یک کلمه است که چه افقی آن شهید بزرگوار را به چنین گفتن‌هایی واداشت که اگر این‌گونه نمی‌نوشت که نوشت؛ در جستجوی خود کجا می‌توانست برود؟ یعنی اگر آقای کامران آوینی، حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» را پیدا نکرده بود، کجا می‌توانست باشد؟ مسلماً شیخ متدینی که به زندگی آرام دینی قانع شود، نبود! و از آن طرف، روح ناآرام او نمی‌گذاشت به روشنفکری غرب‌زده تبدیل شود. آیا اگر او با آنچه در خود داشت، خود را رفیق شهیدان نمی‌یافت، به راهی جز خودکشی فکر می‌کرد؟! شهید آوینی پدیده‌ای است که یا باید شهیدان و شهادت را انتخاب

می‌کرد و یا خودکشی را. و معجزه مکتب میخانه‌ای حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» او را تا آنجا برد که سید شهیدانِ اهل قلم شد. راستی اگر شهید مرتضی آوینی، حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» را پیدا نمی‌کرد تاریخ میخانه‌ای حضرت روح الله، یعنی تاریخی که در آن مدرسه و مسجد به تنهایی جواب آوینی‌ها را نمی‌دهد ولی چاره راه، عبور از مسجد و مدرسه نیست، چاره راه، حضور در راهی است که مسجد و مدرسه به میخانه تبدیل شود.

اینجا است که نه تنها نباید نگران گشودن نکات باشید که در صدد آن هستید بلکه آری! با این نوع گشودن‌ها، تازه اعتراض انسان‌ها بر خودشان شروع می‌شود و این تازه اول راه است وقتی متوجه شوند بحرانی آنان را فرا گرفته است و ما امیدوار به خودآمدن‌هایی هستیم که پس از خودآگاهی نسبت به آن بحران‌ها، برای بشر جدید پیش می‌آید. و این است راز امیدواری ما و شهید آوینی به آینده. موفق باشید